

روایت شرح یک هفته زندگی در این سرزمین

پژمان موسوی

تو خیابون سپه، تقاطع ولیعصر پشت چراغ قرمز ایستاده بودم. یه سرباز وظیفه اومد گفت بزن کنار. زدم کنار. یه سرگرد اومد گفت ماشین توقیفه، بدحجابی! گفتم می‌شه بدونم تاریخ توقیف کی هست؟ گفت ۱۸ شهریور! گفتم سرگرد من ماشینم دقیقا شهریور ۲ هفته توقیف بود! گفتم من نمی‌دونم تو سیستم زده توقیف!

گفتم خب تقصیر من چیه استعمال کنین ببینین که ماشین توقیف بوده، گفت من نمی‌دونم، استعمال هم نمی‌تونم بکنم! گفتم دو حالت داره، یا همون توقیف قبلیه یا یک اس‌ام‌اس جدید اومده چون می‌گین یک تخلف داری که خب در هر دو صورت توقیف نباید بشه سرگرد که سرش شلوغ بود و راننده‌ی ماشین توقیفی جلوییم بدحال شده بود، کارت ماشین و گواهی‌نامه رو گرفت گفت صبح بیا کلانتری توضیح بده!

صبح اسنپ گرفتم و رفتم کلانتری؛ سرهنگ دوم فلانی که گویا معاون قرارگاه بود، گفت بگو ببینم چی شده توضیحات رو دادم. گفت باشه ماشین همراهه؟ گفتم نه دیگه با اسنپ اومدم که مدارک رو بگیرم برم پلیس امنیت بگم تیک رو برداره. گفت نمی‌شه! برو ماشین رو بیار من رویت کنم دزدی‌ای چیزی نباشه مدارک رو می‌دم ببر.

اسنپ گرفتم برگشتم خونه و با ماشین برگشتم کلانتری. رفتم گفتم سرهنگ ماشین رو آوردم نه برداشت نه گذاشت رو به سرباز کرد گفت سرباز ماشین رو ببرین پارکینگ! گفتم جناب سرهنگ این کار اصلا اخلاقی و انسانی نیست، شما گفتی ماشین رو بیار ببینم حالا داری می‌خوابونی! گفتم اس‌ام‌اس پارکینگ رو که دیدی، دروغ که نگفتم خوابوندم قبلا. گفت باشه حالا زودتر می‌ذارم بیاری بیرون گفتم مسئله‌ی من زودتر دیرتر نیست، کل این کار شما غیرقانونیه این که دوباره داری می‌خوابونی غیرقانونی‌تر. گفت ماشین باید بره پارکینگ. گفتم به هر حال این‌جا کلانتری است و شما هم زور داری! گفتم حداقل دو قدم رو بذار خودم ببرم پارکینگ دو بار پول جرثقیل ندم! گفتم نمی‌شه مسئولیت داره!

خلاصه هفته‌ی بعدش برگشتم، تیک توقیف رو برداشت گفت برو «پلیس + ۱۰». گفتم مدارک رو بدین برم. گفت کدوم مدارک؟ گفتم کارت و گواهی‌نامه. گفت دست من نیست برو از سروان فلانی پیگیری کن. سروان فلانی هم گفت برو پیش سرگرد فلانی. خلاصه هیچ‌کس از مدارک من خبر نداشت. گفتن فردا بیا

فردا رفتم، منو پاسکاری کردن و دوباره گفتن فردا بیا. فرداش شانسی سرگردی که روز اول منو سر چهارراه گرفته بود کلانتری بود. سروان از سرگرد پرسید این آقا چی می‌گه؟

کارتش دست شماست؟ سرگرد گفت سرهنگ (که بعد فهمیدم رییس کلانتری است)، شخصا مدارک ایشون و یکی دو تا ماشین رو همون روز ازم گرفت سروان رفت دفتر رییس؛ گویا جلسه بود. به سرباز سپرد جلسه که تموم شد من برم داخل! بعد از جلسه رفتم و توضیح دادم سرهنگ دست کرد جا کارتی رو می‌زش مدارک رو نشون داد! گفت چیکار کردی که مدارک اینجانه؟! گفتم من باید بگم چرا مدارک اینجاست و من چند روزه علاقم! گفتم حتما به کاری کردی! زنگ زد از چند تا مامور زیر دستش استعمال کرد و وقتی فهمید کاری نکرده بودم، بدون عذرخواهی مدارک رو داد گفت بفرمایید! خدانگهدار. این بود شرحی یک هفته‌ای از زندگی یک مثلا شهروند این سرزمین.